

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۲۴ جنوری ۲۰۲۳



داکتر محمد قراگوزلو

خصوصی سازی خوب بد زشت!

درآمدی به لحظه حال دولت

برای غارت کشور شما به که "وکالت" می دهید؟

آنچه در پی می خوانید مقدمه ای است برای ورود به تقسیم بندی های من از ادوار مختلف جمهوری اسلامی به منظور شناخت "لحظه حال دولت". طرح موضوع خصوصی سازی از این جهت مهم است که مستقل از شیوه اجرای آن در کل مورد توافق تمام جناح ها و گروه های شریک در حاکمیت است. مضاف به این که در اجرای قطعی این برنامه نئولیبرالی کل اپوزیسیون راست کمترین اختلافی با بورژوازی حاکم ندارند. فقط می ماند نحوه اجرای آن و حل این "پرابلم" بسیار ناچیز که دولت در بازار حراج اموال ملی (نام واقعی خصوصی سازی) کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی را به چه کسانی به ثمن بخش و اگذار می کند. طبیعی است که محتوای این دعوی خونین اپوزیسیون راست با جمهوری اسلامی بر سر واگذاری هائی است که فی الحال و بدون احتساب درآمدهای آینده از دو تا سه هزار میلیارد دالر نیز می گذرد و هر که در این جنگ پیروز شود می تواند گرانبهاترین غنیمت و غنی ترین گنج خاورمیانه را به حساب خود و شرکایش بریزد. دندان های درنده گرازهای اپوزیسیون راست برای دریدن چنین طعمه ای سوهان خورده و تیز شده است. این جنگی است بسیار خونین تر از کودتای ۲۸ مرداد-اسد- و ماجرای انتقام امپریالیسم امریکا از ملی شدن صنعت نفت. در این جنگ تمام منابع موجود و بالقوه ثروتمندترین کشور خاورمیانه وسط میدان قرار گرفته است. برای برداشتن این گنج و سپردن آن به صاحبان واقعی اش- که همان کارگران و زحمتکشان هستند- جانفشانی نیابتی کافی نیست. صاحبان گنج با تمام توان شان که همان "طبقه ای برای خود" است باید آستین ها را بالا بزنند و در خانه ای که ساخته اند سکونت گزینند. به قول استاد و رفیق احمد شاملو جان "این تاج نیست/ کز میان دو شیر برداری/ بوسه بر کاکل خورشید است...." به یاد داشته باشیم که ناتو به سردمداری فرانسه سارکوزی کشور لیبیا را به خاطر ۸۵ میلیارد یورو از بیخ و بن شخم زد. وگرنه قذافی که بخشی از هزینه های کمپین انتخاباتی سارکوزی را

پرداخته بود پیش از جنگ و اشغال و سقوط مانند صدام حسین هم خلع سلاح شده بود و هم تسلیم ناتو. در ایران اما جنگ بر سر گنجی بالغ بر سی برابر مبلغ پیش گفته است و همین پول و سرمایه عظیم سبب شده است که اتاق فکر کفترها برای ربودن آن دست به هر اقدام پلشتی بزنند. لازمه نخست به جنگ آوردن این غنیمت هنگفت کسب قدرت سیاسی است. کمپین راست از پاریس و الیزه و آمستردام تا واشنگتن و تورنتو فقط و فقط همین هدف را دنبال می‌کند. باقی وعده و وعیدهای بسته بندی شده در قوطی "دموکراسی" و "حقوق بشر" کشکی بیش نیست. بمب-های "دموکراسی" در بسته بندی تقاضا از ناتو برای اعلام "منطقه پرواز ممنوع" بر فراز آسمان ایران چه جان‌ها که نسوخته است. تانک و توپ‌های "حقوق بشر" و "جامعه مدنی" از هانوی و بالکان تا کابل و بغداد و تریپولی چه شهرها که ویران نکرده است. واپسین رویکرد تبلیغاتی این کمپین فاسد تبدیل "شهروندان" به "موکلان" بی اختیار است. بازیگران نقش اول این نمایش مبتذل سلبریتی‌هایی هستند که رمه‌وار از فرزند (رضا پهلوی) یک خاندان جانی تبعیت می‌کنند. فرزندی که مدافع بی کم و کاست جنایات بی‌شمار پدران تاجدار خود و حامی تکرار همان خونریزی‌ها است. "شاهزاده" بی تاج و تختی که هنوز بر تخت سلطنت جلوس نفرموده است دستور کشتن "چپ" را صادر می‌کند. این شاهزاده و متحدانش از یک سو و آن "فعال مدنی" داغدار تورنتو نشین و دوستانش از سوی دیگر هنوز از راه نرسیده وعده شکستن رکورد سوهارتو می‌دهند! طیف بی خاصیتی از مولتی میلیاردرها که خون را بر سنگفرش خیابان‌های اسفند- حوت- ۱۲۹۹ و مرداد- اسد- ۱۳۳۲ و بهمن- دلو- ۱۳۵۷ نمی بینند در سوراخ سنبه‌های این کمپین لانه کرده‌اند. رونوشت‌های کراواتی و ادوکولون زده اما مطابق اصل از جنرال زاهدی و نصیری و خسروداد و ربیعی و لومپن‌هایی همچون شعبون بی‌مخ که در ذهن منجمد خود از یک ورشکسته سیاسی منجی یخی ساخته اند. آدمک‌های پوکی که سپهر سهمگین سیاست سرزمینی مانند ایران را با دفترخانه‌های "وکالت" و "ازدواج و طلاق" اشتباه گرفته اند. کمپینی کمیک که با پروپاگاندای رسانه اصلی زور می‌زند خود را از نردبان پوسیده پهلوی بالا بکشد. اگر طبقه کارگر و مردم زحمتکش برای نان و کار و مسکن و بهداشت و درمان و دارو و حمل و نقل و بیمه بیکاری و آموزش و پرورش رایگان و دستمزدهای متناسب با رفاه و آزادی‌های فردی و اجتماعی مبارزه می‌کنند در مقابل تمام جریان‌های راست بازار محور هر آنچه مترصدند بر "نعش این شهید عزیز" - به تعبیر اخوان- همچون کرکس‌ها فرود آیند و در نهایت تبهکاری کشور را ببلعند.

نکته مهم و در واقع مهم‌ترین نکته در متن مبارزه با خصوصی سازی در کشورهایی که دولت‌های‌شان به رانت و فساد آلوده‌اند زمانی می‌تواند برای طبقه کارگر نان و کار و رفاه داشته باشد که مبارزه با کل سرمایه‌داری حاکم را هدف گرفته باشد. ساده‌لوحی مطلق است اگر کسی گمان زند که صاحبان بخش خصوصی در این کشورها خارج از چهارچوب مناسبات و سیاست‌های دولت عمل می‌کنند.

باری بسیاری از دوستان و رفقا و مخاطبان این قلم جویای منظور من از "جمهوری اسلامی سوم" شده‌اند. در یادداشت فشرده "تجدید آرایش طبقاتی یا مضحکه" (هشتم خرداد ۱۴۰۰ و به مناسبت "انتخاب" ابراهیم رئیسی به عنوان رئیس جمهوری اسلامی) به وضوح نوشتیم: « بورژوازی ایران به دوره‌ای رسیده است که من آن را خاتمه جمهوری دوم و آغاز جمهوری سوم می‌خوانم. این دوره ویژه باید به مقتضیات منطقه‌ای و بین‌المللی جدید و روند تازه انباشت سرمایه متناسب با این تحولات پاسخ مقتضی دهد...» در این یادداشت شتابزده تأکید کردم که ما با دوره‌ای سرنوشت ساز از "تجدید آرایش طبقاتی بورژوازی ایران" مواجه هستیم و مشارکت بشدت نازل مردم و پیشی گرفتن شگفت انگیز و البته قابل انتظار آرای تحریمی (۳۰ میلیون نفر) و کلاً آرای سلبی (۶۶ درصد : ۵۲ درصد تحریم + ۱۴ درصد آرای باطله)

از آرای مثلاً اثباتی رئیسی (حدود ۱۷.۹ میلیون از ۶۰ میلیون نفر حائز رأی مساوی ۳۰ درصد از آراء) و پیروزی آرای باطله (۳.۷ میلیون نفر) بر آرای نفر دوم انتخابات (۳.۴ میلیون نفر) سردار دکتر محسن رضائی (دبیر مجمع تشخیص مصلحت وقت و معاون اقتصادی رئیس جمهوری کنونی) بسیار معنا دار است. مضاف به این که رأی نازل به نامزد کم و بیش مورد تأیید اصلاح طلبان (همتی: ۲.۴ میلیون) لابد یادآور رأی ناچیز مردم به مصطفی معین در سال ۱۳۸۴ است. رقمی بالغ بر دو میلیون نفر که عباس عبدی هر رأی به معین را رأی نخبگان دانشگاهی و هفت هشت برابر رأی عمله‌ها و بی همه چیزان (طبقه کارگر) خوانده بود. این میزان مشارکت عملاً معنایی جز پشت کردن آحاد مردم به نظام حاکم نداشت. از منظر عباس عبدی به عنوان یکی از رهبران امنیتی سیاسی اصلاح طلبان کار حکومت زمانی تمام شد و از مشروعیت افتاد که مشارکت به شدت حداقلی ۱۸ درصدی در انتخابات مجلس را به کرونا نسبت داد و نخواست فریاد اعتراض خاموش مردم را بشنود. حال آنکه خبر کرونا تنها دو روز قبل از انتخابات اسفند ۹۸ اعلام و رسمی شده بود. عباس عبدی اما راست نمی گوید. همه‌ی راست را نمی گوید. فقط چهار ماه پیش از گزینش ۱۸ درصدی سردار دکتر قالیباف به عنوان نفر اول تهران در آبان ماه مردم کارگر و زحمتکش با فریاد نان / کار / آزادی نسخه دولت روحانی و حکومت را پیچیده بودند و جمع کثیری که در نهایت تعدادشان به درستی دانسته نیامد به خاک افتاده بودند. نمایش لوس بی‌خبری و ریشخندهای هیستریک روحانی به گران شدن بنزین و به بازی گرفتن معیشت مردم فقط بر خشم معترضان می‌افزود. کمی که به عقب برگردیم، فقط کمی، با خیزش دی ۹۶ مواجه هستیم که از اعتراض به گرانی مواد غذایی بر بستر اعتصاب طولانی کارگران هفت تپه شکل گرفت و پرچم استراتژی سیاسی اقتصادی نان کار آزادی و حکومت یا اداره شورایی را به میان جامعه و دانشگاه برد. جایی که دانشجویان خود را "فرزند کارگران" می‌دانستند و از اعماق جان از پدران اعتصابی خود حمایت می‌کردند. در همان حال اصلاح طلبان به مراتب بیشتر از اصولگرایان دولت روحانی را نکوهش می‌کردند که چرا در سرکوب تظاهرات گروهی کوچک کوتاهی می‌کند. آنان حتی از طریق مجله‌ی "اندیشه‌ی پویا"ی باند عطریانفر-قوچانی نشانی "ستاد دانشجویان چپ" را با چاپ عکسی از لنین "افشا" کردند. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران! درست مانند همان سالی که دست اندرکاران همین مجله مقام‌های امنیتی را به "خطر عروج چپ" در دانشگاه‌ها تکان می‌دادند. روندی که در نهایت به سرکوب خشن "دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب" انجامید. در دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ اما اصلاح طلبان از زبان عبدی و تاجزاده و جلالی پور و علوی تبار شعار "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" را به محفلی حداکثر صد نفره چسباندند و به آن پوزخند زدند. اما علاوه بر جنبش دانشجویی جایی دیگر از ایران بسیار دورتر از تهران، پایتخت دیگری شکل بسته بود که پسوند به حق "اعتصاب جهان" را بر پرچم خود حک کرده بود. هفت تپه پایتخت اعتصاب جهان! عنوانی شورانگیز و به راستی بی مانند در جنبش کارگری منطقه و ای بسا جهان! کمتر کارخانه‌یی را در سطح جهانی می‌شناسیم که کارگزارانش مانند هفت تپه استوار و پایدار و متحد و منسجم اعتصاب‌های مکرر آن هم بیش از ۹۰ روز را به بورژوازی تحمیل کرده باشند. علاوه بر پایتخت اعتصاب جهان هفت تپه گل سر سبد جنبش کارگری ایران نیز به شمار می‌رفت. در غیاب سندیکایی که به دلایل مختلف به حاشیه رفته و از روند مبارزه‌ی طبقاتی حذف شده و به یک نام افول کرده بود همه روزه مجمع عمومی کارگران در محیط کارخانه برگزار می‌شد و برنامه‌ی تداوم اعتصاب را به پشتوانه‌ی "خرد جمعی" اکثریت کارگران - که گونه‌یی فعالیت پیشاشورایی بود- طراحی می‌کرد. برگزاری مستمر این مجامع عمومی نویدبخش شکل‌بندی یک تشکل کارگری پایدار بود. راهگشای پیشروی سایر بخش‌های متشتت جنبش کارگری. راهی برای چسبیدن به اعتراض معمان و بازنشسته‌گان که فرار رو بود. روزنه‌یی که می‌توانست با مطالبه‌ی "افزایش دستمزد و تشکل مستقل" -به عنوان درد مشترک همه‌ی کارگران مزدی- اتحادی قدرتمند را شکل دهد. برای نخستین

بار اعتصاب کارگران هفت تپه با حضور زنان و خانواده‌ها به سطح شهر و مقابل فرمانداری کشیده شد. سطح اعتراض مستمر کارگران چنان با شکوه بود که حتا رسانه‌های جریان اصلی و راست نیز ناگزیر از پوشش آن بودند. به تدریج جنبش کارگری ایران با رهبران جدید و جوان و با هوش و مصممی آشنا می‌شد که به درجه‌ی عمیقی از آگاهی طبقاتی دست یافته بودند. در همین راستا بود که اعتصاب به فولاد اهواز نیز رسید. اما یورش نیروهای یگان ویژه و دخالت افراد غیرکارگر و غیر مسئول و حضور چپ و راست افراد عجیب و غریبی از شوراهای اسلامی کار و ابواب جمعی علی ربیعی و ناگوارتر از همه دستگیری جمعی از رهبران کارگران و حوادث متعاقب آن از جمله اخراج و ارباب و اعتراف گیری اجباری و سایر قضایا به تدریج ریل هفت تپه را تغییر داد. در شرایطی که شعار استراتژیک نان/کار/آزادی- اداره‌ی شورایی در کنار مطالبه‌ی مستقیم افزایش دستمزد تا سطح رفاه و ایجاد تشکل مستقل کارگری بدون اجازه‌ی دولت و کارفرما می‌توانست تمام طبقه‌ی مزدبگیر جامعه را زیر یک پرچم متحد کند ناگهان مطالبه‌ی عجیب "خلع ید" از کارفرمای بخش خصوصی و به طور مشخص یک سارق سرمایه‌دار حرفه‌ی به نام اسدببگی به میان آمد زمانی که تمام خشاب‌های کارگران به سمت اسدببگی به عنوان یک کارچاق کن فاسد عضو باند روحانی- جهانگیری نشانه رفت هفت تپه صاحبان جدیدی بالای سر خود دید. از امام جمعه‌ی "بسیار دلسوز و ساده زیست و کارگر پناه و ظلم ستیز" اهواز گرفته تا سایر روحانیون طیف اصولگرا و البته دانشجویان بسیجی عدالتخواه که خود را مانند شهریار زرشناس "مبارز خط مقدم" علیه خصوصی سازی‌ها و ضد "نئولیبرالیسم" می‌دانستند و اساساً سند این مبارزه را به نام خود زده بودند! داستان عوض شد.....

یکی از روش‌های دولت نئولیبرال برای انباشت سرمایه خلع ید و به عبارتی فروش و واگذاری مراکز تولیدی و خدماتی سود ده دولتی به بخش خصوصی - خارج از حکومت و دولت - است. ترم "بخش خصوصی" بدون شرح نشان می‌دهد که این بخش اقتصادی بیرون از حوزه‌ی مهار و برنامه‌ی اقتصادی دولت هرگونه که بخواهد کار و فعالیت می‌کند. چرا که فرض ثابت شده این است که مرکز تولیدی با پول "شخصی" صاحب آن ابتیاع شده و تابع هیچ مقررات دولتی نیست. درست مانند کسی که مثلاً یک یا ده تا تلویزیون می‌خرد و برای فروش قیمت مطلوب خود را به مشتری پیشنهاد می‌کند. از این ره‌آورد دولت فقط مالیات می‌گیرد و کاری به قیمت گذاری ندارد. در واقع ما اینجا داریم از "بازار آزاد" صحبت می‌کنیم. خریدار اموال دولتی در نظام های سرمایه‌داری "متعارف" که هم شفاف هستند و هم سلطتوکرات نیستند علاوه بر شرکت در مزایده و پرداخت بالاترین مبلغ مورد نظر به دولت به لحاظ اقتصادی نه از رانت دولتی (مثلاً دلار جهانگیری یا ارز نیمایی و هزاران شارلاتان بازی دیگر) بهره می‌برد، نه وام‌های کلان بدون بازگشت می‌گیرد و نه به لحاظ حقوقی و البته سیاسی از رانت کلان وابستگی قومی و فامیلی به دولت حاکم برخوردار است که بتواند مرکز تولیدی و خدماتی مورد نظر را بدون رقابت و به ثمن بخش بخرد و با آن هر کاری دلش خواست انجام دهد. دولت نئولیبرال در سرمایه‌داری‌های فرعی از طریق واگذاری اموال ملی (مثلاً مخابرات و نفت و پتروشیمی و جنگل و مراتع و....) در واقع به یک خلع ید پر سود در راستای انباشت سرمایه دست می‌زند. در هیچ کجای دنیا هیچ دولت بورژوازی (الا در ایران) حق فروش جنگل و ساحل و سایر منابع ملی را به بخش خصوصی ندارد. اما برای یک نمونه از این "غارث" کافی است سری به رامسر بزنید تا ببینید با بریدن انبوه جنگل‌ها چه ویلاهایی ساخته‌اند. یا ساحل دریای خزر و.... بی‌هوده نیست که برخی از رفقا سرمایه‌داری حاکم فعای را "غیر متعارف" خوانده‌اند. در این سرمایه‌داری حتا اصل نئولیبرالی خصوصی سازی نیز تابع اصول شناخته شده‌ی مکتب شیکاگو و فریدمن نیست!! به این ترتیب به ساده‌گی می‌توان گفت و پذیرفت آنچه در ایران چهار دهه‌ی گذشته و به ویژه از سال ۷۰ تا کنون تحت عنوان خصوصی سازی انجام شده است علاوه بر تملیک اموال دولتی از سوی دوستان و بسته‌گان دولتی و وابسته‌گان

حکومتی ربط چندانی به خصوصی سازی ضدکارگری و طرح ارتجاعی "کوچک سازی دولت" ندارد. این برنامه دکانی بوده است برای یک سری از فک و فامیل‌ها که بر سر سفره‌ی انقلاب بنشینند و دو لپه بلمند! به این ترتیب در اینجا ما با دو دولت در بخش اقتصاد مواجه هستیم. در واقع سه دولت. یک بخش همان دولتی است که چهار تا مدرسه و درمانگاه و بیمارستان عهد بوقی دارد و کمترین دستمزد را به کارگر و معلم می‌دهد. یک بخش بیمارستان‌های مجلل و مدارس لوکس و دانشگاه‌های اولترا پولی - از مدرسه محمد خاتمی بگیر و بیا تا مدرسه خصوصی حداد عادل و بانو. یک بخش هم اقتصادی است که مراکز عظیم تولیدی و خدماتی را از آن خود کرده است. مانند قرارگاه خاتم سپاه. در این میان از بنگاه‌های کلان سرمایه‌دار مانند آستان قدس و بنیاد مستضعفان مطلقاً نمی‌توان به ساده‌گی گذشت! خصوصی سازی و خلع ید از بخش خصوصی و برگشت مرکز تولیدی به دولت را باید در این چهارچوب ارزیابی کرد.

در شرایطی که فقط و فقط دو مطالبه‌ی مشترک میان تمام کارگران مزدی یعنی افزایش دستمزد تا سطح رفاه و ایجاد تشکل مستقل می‌توانست هفت تپه را به جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی روزانه‌ی کارگران و معلمان و بازنشسته‌گان پیوند زند؛ تاکید بی‌فرجام بر بالا بردن پرچم "خلع ید" از بخش خصوصی - به جای استمرار مبارزه در میدان "تشکل و دستمزد" - روند انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی کارگران را به بن بست کشید. با وعده‌های رئیسی - که هنوز رئیس دولت نشده بود- "خلع ید" از اسدبگی در حال تحقق بود. چنانکه خلع ید از روحانی - جهانگیری نیز در مسیر قانونی خود در شرف تحقق بود! در حالی که حتا بخش ناچیزی از اقتصاد ایران نیز در اختیار بخش خصوصی متعلق به اشخاص غیر دولتی نیست و کلاً تمام هلدینگ‌های سودآور به مالکیت افراد نظامی امنیتی و منتسبان درجه‌ی یک و دو حکومت در آمده‌اند، جشن خلع ید از بخش خصوص در هفت تپه برگزار شد! "پیروزی" خلع ید مانند توپ صدا کرد. همه به همه تبریک گفتند. هنوز جشن این پ"پیروزی" تمام نشده بود که معلمان و بازنشسته‌گان با پرچم "همسان سازی دستمزدها" و البته افزایش دستمزد تا حد رفاه به میدان آمدند. از هفت تپه - که همیشه در کنار کارگران بود - اما خبری نبود. پنداری آنان کمترین دغدغه‌ی مزدی ندارند! به تدریج سفره‌ی هفت تپه از جنبش اعتراضی همه روزه‌ی کارگران (اعم از معلمان و بازنشسته‌گان و...) جدا شد و به جای آن پای "دانشجویان بسیجی عدالتخواه" به میدان آمد. این جماعت بسیجی هیچ مشکلی با خلع ید نداشتند. با آن همراه نیز بودند. چرا که خلع ید از اسدبگی و شرکا در واقع یک آپرکات به باند روحانی - جهانگیری به نفع دولت در حال تاسیس رئیسی هم بود. اتفاقی نبود که "چشمان این و آن را بستند" و "اشتباهی" در ستاد تبلیغات ریاست جمهوری رئیسی گشودند!! با هوده بود که شبکه‌ی اصلی صدا و سیما یکی از کارگران "پیش‌تاز" مدافع خلع ید را در آستانه‌ی سال نو به مردم معرفی کرد تا مژده دهد "در دولت رئیسی همه چیز گل و بلبل شده است." تمرکز مطلق بر خلع ید از بخش خصوصی در یک سرمایه‌داری غیر رقابتی و رانتی و فامیلی - رقابتی گفته‌اند "غیر متعارف" - آنها فقط در یک کارخانه و پریدن از مطالبه‌ی فراگیر "دستمزد- تشکل" از هرکجا که آمده بود نتیجه‌اش - چنانکه من در گفتگو با رادیو پیام کانادا نیز پیش بینی کرده بودم و کلی ناسزا و لیچار و تهمت و حرف مفت نثارم شد- خاموشی پایتخت اعتصاب جهان بود. هیچ‌یک از دانشجویان "عدالتخواه بسیجی" - درست مانند قاضی مقیسه- تحت هیچ شرایطی نمی‌توانست پرچم "خطرناک" و "ضدانقلابی" نان/ کار/ آزادی و اداره شورایی را بلند کند و خواه ناخواه در کنار سوسیالیست‌های جنبش کارگری قرار نگیرد! اما خلع ید از بخش خصوصی - که اصلاً وجود خارجی نداشت و ندارد- مدافعان پر و پا قرصی داشت و دارد. از راغفر و مومنی بگیر و بیا تا سعید زیباکلام و وحید اشتری بسیجی! برای نمونه تا دیروز ما مدعی بودیم که یک کارتل پول‌ساز "خصوصی" مانند "دیجی کالا" نمی- تواند متعلق به چند شهروند معمولی بیرون از حکومت باشد تا اینکه اخیراً ثابت شد بله! بله! شما هیچ مرکز اقتصادی

سود ده از بیمارستان‌های غیر دولتی گرفته تا پیمانکاری‌های نفت و پتروشیمی و فولاد و خودروسازی و داروسازی و ایران مال و هتل و اسنپ و مخابرات و همراه اول و ایرانشل و رایتل و واردات مربی خارجی (از ویلموتس تا کیروش) و بازیکن فوتبال و شرکت‌های خدماتی قرارداد موقت و مافیای مسکن و برج و تراکم و زمین‌خواری و جنگل‌خواری و دریاخواری و ویلاسازی در اعماق جنگل‌های ملی و کنار ساحل‌ها و واردات موبایل و لوازم خانگی و خوراک طیور و مواد غذایی- حتما بستنی محترم "میهن"!!- و سیمان و فولاد و قیر و قبرستان و مراکز بانکی غیر دولتی را نمی‌توانید نشان دهید که صاحب یا صاحبان آن بخش مهمی از قدرت سیاسی حاکم نباشند و بدون رانت و وام‌های کلان بی برگشت و ارزهای دولتی صاحب این کارتل‌ها نشده باشند. حالا کارخانه‌های زیر مجموعه‌ی شستا و آستان قدس و بنیاد مستضعفین و شرکت‌های متعلق به تعاونی‌های ناجا و سپاه و غیره بماند. حتما گرفتن مجوز و ساخت و ساز یک نانوایی و قهوه‌خانه‌ی ساده با ارز دولتی به همین راحتی نیست چه رسد به مرکزی تولیدی با هزاران کارگر. اصلاح طلبان و شرکا که کلاشان از نمد "خصوصی سازی" به شیوه‌ی خاص کمتر بهره برده است عنوان بی مسما و خنک "خصوصی سازی" را جایگزین کرده‌اند و اپوزیسیون دست راستی برانداز مرتب هشدار می‌دهد که اگر ما به قدرت برسیم خصوصی سازی واقعی را اجرا می‌کنیم و مراکز تولیدی و خدماتی سودآور را به جای استانداران و فرمانداران و سپاهیان بازنشسته به ژنرال‌های میهن پرست و بازنشسته‌ی ارتش و ساواک و مشابه واگذار می‌کنیم!

به هر حال مولفه‌ی ننولیرالیسم می‌تواند بدون خصوصی سازی نیز به اقتصاد سیاسی بازار آزاد و حذف کلیه‌ی حمایت‌های دولتی از خدمات اجتماعی و پولی و کالایی سازی آموزش و بهداشت و درمان و غیره سر و سامان دهد. در نهایت اینکه در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی تفاوت خصوصی سازی با بخش دولتی در این است که سود بخش خصوصی به جیب سرمایه‌داران منتسب و نزدیک به دولت و حکومت می‌رود و سود بخش دولتی مستقیم به جیب کارفرمای بزرگی به نام دولت سرمایه‌داری. برای اثبات ادعای این نویسنده‌ی بی ادعا کافی است به ترکیب و تصمیم "شورای سه جانبه‌ی کار مزدی" در تعیین دستمزدها خم شوید. برای اطلاع دوستان همینقدر ناقابل عرض کنم که کل تصمیم نهایی این شورا در نهایت با لابی و همکاری مشترک و برادرانه به تصویب هر سه عضو شورا می‌رسد. سه عضو عبارتند از: نماینده‌ی دولت. نماینده‌ی کارفرما. نماینده‌ی "کارگران". (شما بخوانید کارگزار شوراهای اسلامی کار) بی دلیل نیست که:

الف. کل جناح‌های حکومت جمهوری اسلامی با برنامه‌ی دستوری آزاد سازی بازار و حذف کل یارانه‌ها توافق نظر کامل داشتند و دارند و اندک اختلاف موجود میان شیب تند و کند آن بوده است. انتصاب اخیر محمدرضا فرزین (مدیر عامل بانک ملی و رئیس هیات مدیره بانک کارآفرین و رئیس سازمان خصوصی سازی و دبیر ستاد هدفمند سازی یارانه‌ها در دولت احمدی‌نژاد) به عنوان رئیس جدید بانک مرکزی بدون شرح گویای اول تا آخر داستان است. یک مانیتاریست تمام عیار دشمن خونی یارانه و مدافع سرسخت آزادسازی قیمت‌ها آمده است قدرت خرید مردم را افزایش دهد! آدمیزاد یاد کودتاهای امریکای لاتین می‌افتد که غالب "سیاستمداران" به قدرت رسیده بانکدار بودند.

ب. اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی از اصلاح طلبان بریده و طالبان سلطنت و فرسگردی‌های فاشیست و "شورای مدیریت گذار" تا "شورای ملی مقاومت" و "داغدار اصلی" فاجعه‌ی شلیک به هواپیمای اوکراینی و کاریکاتور زلینسکی نه فقط مخالفتی با بازار آزاد ندارند بلکه اختلاف‌شان با جمهوری اسلامی به طور مشخص روی این محور است که "شما بلد نیستید خصوصی سازی را طبق اصول صحیح آن انجام دهید و اگر ما به قدرت برسیم می‌دانیم چگونه این پروژه‌ی دستوری IMF را عملیاتی کنیم." در واقع خصوصی سازی به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیرامونی مفهوم دیگر واگذاری و به ثمن بخش فروختن و بخشیدن اموال ملی به شرکا و دوستان و فک و فامیل است. حالا در

نظر بگیرید با این سرمایه‌ی کلان و هنگفتی که در صنایع و خدمات مختلف ایران جا گرفته است و رقم آن شاید به بیش از دو تریلیون دلار برسد اگر مثلاً دست "مبارک" جناب رضا پهلوی و دوستانش -از جمله: حامد اسماعیلیون و علی کریمی و نازنین بنیادی و معصومه علی‌نژاد و شیرین عبادی.....- به این سرمایه‌ی کلان برسد آن را بر اساس برنامه‌ی خصوصی سازی خود به چه کسانی واگذار خواهند کرد؟

کوتاه کنم و بگذرم. اول اینکه هیچکس نمی‌تواند یک کارگاه بزرگ تولیدی و صنعتی و خدماتی و مالی و آموزشی "غیر دولتی" به ما نشان دهد که صاحب یا صاحبانش منصب بالا یا ارتباط تنگاتنگ با دولت و حکومت نداشته باشند. حتی در واگذاری زمین‌های مرغوب تعاونی مسکن و رستوران و بیمه‌ی خودروهای فلان دانشگاه نیز "ریاست محترم" پاکت-های مزایده را به نام رمز دوستان و اقوام درجه یک "محترم" باز گشودند. مدرک؟ تا دلتان بخواهد! شکایت از فساد؟ تا دلتان بخواهد؟ وعده‌ی سرخرمن و سرکاری کارگران و کارمندان دانشگاه؟ تا دلتان بخواهد. اخراج و "تعدیل" کارگران و کارمندان معترض به رانت؟ تا دلتان بخواهد. فهرست سیاه کارچاق‌کنان و دلالان و خبرچینان و بادی‌گادهای سیکل و دیپلومه با هوش متوسط به پائین که "دکتر" و زمین و وام کلان گرفته‌اند و خود و نشان از قبل رانت دانشگاه به اتومبیل‌های میلیاردی و ویلاهای لاکچری و برج و هتل و رستوران و دم و دستگاه رسیدند فقط در مورد یک دانشگاه آزاد متوسط و ظاهراً خصوصی مغز انسان شرافتمند را منفجر می‌کند. ده تا دوازده مولتی میلیارد در از قبل شهریه‌های مردم بدبخت در یک طرف و هفتصد هشتصد کارمند مفلس با بیست تا بیست و پنج سال سابقه‌ی کار اما بدون مسکن و بدون آینده! در طرف دیگر! برای فهم ساز و کارهای خصوصی سازی کافی است به ترکیب اعضای هیات مدیره این دانشگاه توجه کنید. و روسایی که از سوی رئیس این جمع منصوب می‌شوند و باقی ماجرا! دوم اینکه برنامه‌ی خصوصی سازی (حراج و واگذاری صنایع سود ده به بهای مفت) در جمهوری اسلامی به چنان فساد کشیده شده است که مثلاً اصلاح طلبانی که در این حراج‌ها سرشان نیم‌کلاه رفته است آن را "خصولتی" می‌خوانند. به این بحث بازخواهم گشت. فقط این را هم بگویم و فعلاً بگذرم. آنان که گاو را از روی شاخ می‌شناسند بدون اطلاع از مبانی نظری و تاریخی اقتصاد سیاسی نئولیبرالیسم - که از ارنست مندل تا کالینیکوس و هاروی تفاسیر متفاوتی داشته - سرمایه‌داری تصور یافته یا همان نئولیبرالیسم را با "سرمایه‌داری نو" و نولیبرالیسم مخدوش کرده‌اند و برخی نیز هنوز از جناح راست بازار آزاد محور به عنوان لیبرال نام می‌برند بی آنکه توجه داشته باشند دوران سلطه‌ی ارتجاعی لیبرالیسم از دهه‌ی هفتاد میلادی و بحران اضافه تولید دولت رفاه به سر آمده است.

بعد از تحریر

جنبش کارگری سوسیالیستی تنها برای ایجاد یک جامعه‌ی مرفه و آزاد و برابر مبارزه می‌کند. امری که هیچ سنخیتی با اهداف پلید اپوزیسیون راست ندارد. مطلقاً ندارد. در نتیجه تاکید بر این مولفه اگرچه ممکن است در شمار بدیهیات باشد اما نوعی غریزه‌ی سیاسی به من تلنگر می‌زند که بر آن ابرام ورزم. مهم نیست که امثال من یا هر فعال سیاسی چپ و پیشتاز جنبش کارگری تا امروز چند گام به نفع تحقق آرمان‌های سوسیالیستی برداشته است. این‌ها فی‌الحال علاوه بر شرافت و وظیفه‌ی انسانی در شمار سابقه‌ی افراد می‌گنجد و حداکثر جایی در "بهشت" فقرا و بینوایان رزرو می‌کند! مهم این است که چنانچه هر بابایی به اعتبار چند صباحی مبارزه بخواهد پسورد کارت اعتباری خود را در اختیار راست بگذارد از همان لحظه‌ی که کنار میز قهوه خوری با فلان سلبریتی نشسته است و حساب زیادی برای دو سه سال فعالیت خود باز کرده است خودخودخود را حذف می‌کند! لطفاً توهم برتان ندارد. وزن سیاسی چند روز روی صفحه مدیای جریان اصلی بودن کمتر از وزنه‌ی فلان چوبک فروش دوره گرد است. این جنبشی است که

نخستین دبیرکل حزب کمونیست ایران را به محض گردش به راست "اوت" و "ناک اوت" کرد تا از "شورای مدیریت گذار" سر در بیاورد شما که هیچ نیستید.

و یک نکته خارج از متن

طی ماه گذشته دوستان و رفقای زیادی از نویسنده پرسیده‌اند چرا سلسله مقالات "جنگ بی پایان" با تاکید بر "نبرد اوکراین" نیمه کاره رها شد؟ بعضی از این دوستان پرسش فوق را با یک ملاحظه تکمیل کرده‌اند: "آیا دلیل سکوت نویسنده نسبت به نحوه‌ی ادامه‌ی نبرد در اوکراین پیروزی‌های دولت زلینسکی در خارکوف و خرسون نیست؟" خدمت این دوستان عزیز عرض می‌کنم که اولاً من در آخرین تحلیل خود با فکت نشان دادم که ارتش فدراسیون روسیه بنا به برخی ملاحظات نظامی و انسان‌دوستانه از دو شهر خرسون و حوالی خارکوف داوطلبانه و آگاهانه عقب نشست. در نتیجه شکستی در کار نبود و نیست. ثانیاً طی همین مدت تلفات سنگینی به جبهه‌ی نئوفاشیست‌های مرکب از آروف و رایت سکتور و باندها و ارتش پروناتوی اوکراین وارد شده است و نزدیک به صد و سی هزار مزدور کشته شده‌اند! در واقع این طور می‌توان گفت که: الف. با توجه به کل تلفات ارتش اوکراین - شامل نئوفاشیست‌های داخلی و وارداتی و اعزامی و نظامیان عضو و انهدام تجهیزات سنگین - ب. و به اعتبار محاسبات کارشناسان نظامی امریکا از جمله سرهنگ داگلاس مک گرگور (مشاور ارشد پیشین پنتاگون) و اسکات ریتر (افسر اطلاعاتی سابق تفنگداران دریایی امریکا) تا کنون ارتش اوکراین با تحمل تلفات سه رقمی روزانه و بالغ بر صد و سی هزار کشته و پنجاه هزار مفقود و سیصد هزار مجروح و نابودی چندین برابری کل تجهیزات خود و کادوهای ناتو به طور کاملاً متلاشی شده است. این یعنی شکست ارتش روسیه؟ ناظران نظامی جنگ معتقدند که حتا هیمارس‌ها و جاوین‌ها نیز به نونازی‌ها کمک چندان برای تغییر توازن قوا نکرده است. مضاف به اینکه اختلاف نظر اعضای ناتو در آخرین کنفرانس داووس بر سر تحویل تانک‌های لنوپارد آلمان و هواپیماهای F.16 در اختیار هلندی‌ها خود به یک معضل بزرگ و شکاف عمیق در ناتو انجامیده است. حضور تانک‌های آلمانی در اوکراین و کنار مرزهای روسیه فقط یک علامت اس اس کم دارد تا برای افکار عمومی غرب تداعی‌گر گردنکشی مجدد فاشیسم آلمانی باشد. از سوی دیگر حرکت هوشمندانه‌ی ارتش فدراسیون روسیه و تسخیر شهرهای سولیدار و کلیشچیویکا در جنوب باخموت و تحمیل تلفات سنگین به نونازی‌های و محاصره‌ی باخموت و سقوط عنقریب آن موید تغییرات تاکتیکی و استراتژیکی ارتش فدراسیون روسیه در تقابل با دولت ناتو ساخته‌ی اوکراین است. من در نخستین فرصت ممکن به تمام این نکات و پیامدهای آن در جهان معاصر خواهم پرداخت. همینقدر بگویم و بگذرم نبرد در اوکراین که دست‌کم از سال ۲۰۱۴ و متعاقب کودتای ناتو آغاز شده سه ماه پیش به پایان رسیده بود. سخت جانی امریکا و ناتو فقط به بهای نابودی تمام زیرساخت‌های اوکراین و افزایش کشته شدگان غیرنظامی تمام خواهد شد. حتا اگر یک شهاب سنگ سنگین نیز به مسکو و کرملین اصابت کند، حتا اگر "شیاطینی" همچون پوتین و لاوروف و مدودوف هم سرطان بگیرند و بمیرند باز هم روسیه بازنده‌ی این نبرد نخواهد بود. خیال پروناتویی‌های جمع جمع!

در ادامه این سلسله مقالات برهه‌های مختلف دولت در حکومتی جمهوری اسلامی را ارزیابی می‌کنم و در نهایت به ماهیت طبقاتی خیزش پائیز ۴۰۱ نیز خم خواهم شد.

یکشنبه دوم بهمن - دلو - ۱۴۰۱